

بقلم: آقای دکتر محمود رضا الهی

بقیه از شماره قبل

## درسی از فلسفه

امروز از فلسفه چه میدانند؟

(خدمت فلسفه در تجدید حیات آلمان و اروپای پس از جنگ)

بطور خلاصه باید عرض کنم در تمام دنیای امروز از شرق و غرب از فلسفه انتظار دارند شرائط بهتر زیستن را برای بشر فراهم کند مسائل بشری و حیاتی را حل نماید و افراد را در مسیر بهتر زیستن و درست زندگی کردن هدایت کند و دولت‌ها را براه راست و تفکر صحیح هدایت نماید.

اینجا ممکن است سؤال شود شرائط بهتر زیستن چه ارتباطی به فلسفه دارد؟ بهتر زیستن پول میخواهد و دوم وسائل اولی را کار و علم اقتصاد حل میکند و دومی را صنعت.

در جواب عرض میکنم هیچ اقتصادی بدون سیستم اقتصادی میسر نیست و هیچ سیستم اقتصادی بوجود نمیآید مگر با داشتن تئوریهای فلسفی بدون فلسفه نیز اصولاً سیستمی بوجود نمیآید. دومی هم که صنعت باشد گفتیم و بعداً مفصل‌تر خواهیم گفت که صنعت اصولاً از موالید فلسفه است.

چه پیدایش صنعت هنگامی در اروپا پا بنمنصه وجود گذاشت که فلسفه در دنیای علم مسیر عقلی پیدا کرده بود و بشر به عقاید و سنن گذشته خود پشت پا زده بود و میخواست همه چیز را عقلی کند و راه زودتر به نتیجه رسیدن و کمتر زحمت کشیدن را بیاموزد. یعنی نتیجه را فدای قیل و قالهای اجدادی و رویه‌های بیجا نکند پس شرایط بهتر زیستن و تمام مسائل زندگی بطوریکه بعداً هم مفصلاً

خواهیم دید در فلسفه پایه گذاری شده است .

مثلا هنگامیکه مسئله بمب اتم در دنیا مطرح بود دولت و مردم آلمان از سیپرس و بلژوودو فیلسوف بزرگ عصر حاضر نظر خواست که نظر علمی و فلسفی خود را در این باره بدهند و دولت و مردم را رهبری نمایند و آنها در این باره کتابهایی منتشر ساختند و سخنرانیهایی نمودند و مجالس بحث پر شور زیادی در اینراه تشکیل دادند .

هاید گرل فیلسوف Existenzialist مشهور آلمانی در موقع جشنهای آلمان جدید سخنرانیهای مؤثری میکرد و مردم را بزنگی محدود امیدوار می ساخت نظریات او در تشکیل آلمان جدید سهم بسزائی داشته است .

دیگر دنیای علم و فلسفه امروز هم خود را صرف مطالب ماوراء طبیعت نمیکند و از گفتگو و تحقیقات خود میخواهد نتایج زمانی و مناسب حیات بگیرد . دیگر در دنیای امروز حتی جا برای علم باقی نمی ماند علم باید برای بشر لااقل این نتیجه را داشته باشد که بزدا نستیهای او بیفزاید یعنی علم از هر حیث در خدمت بشر در آمده است .

فلسفه در ایران ما چه نقشی را میتواند ایفا کند و چه خدمتی انجام دهد ؟

ج - بعقیده من ما و مللی مانند ما که پای بند يك مشتم معتقدات و آداب و رسومی هستیم که هیچکدام در ایجاد و پیدایش آنها اثری نداشته ایم و همه را از گذشتگان وارث برده ایم و وارث بسیاری از سنن اجدادی خود میباشیم بیش از هر ملت دیگری احتیاج بفلسفه داریم .

بین ملت و مردمی که افکار فلسفی حکومت نکند ناچار خرافات و سنن بیهوده ای جایگزین خواهد شد . وقتیکه تشخیص خوب و بد و راه صحیح و باطل از راه و اصول آزاد فکری و عقلی مشخص نشود و اصولا بشر توجهی به قوانین

عقل نداشته باشد مجبور است به رویه‌های معمول و آداب گذشته خود رجوع کند یعنی هر طور تا کنون عمل نشده و رویه آبا و اجدادی خود بوده است عمل کند تا مستوجب ملامت دیگران واقع نگردد .

وقتی که شخص یا مردم خود دیده فلسفی و دلائل علمی و منطقی برای دنیای خویش ندارند که لااقل بآنها متوسل شده مخالفین را بکوبند و سایرین را هدایت کنند مجبورند کار خود را راحت کنند و کور کورانه همان راه را بروند که اجدادشان رفته‌اند ولو آنکه برخلاف آن دستور بدهد . اینها روی پای خود نایستاده‌اند بلکه آداب و سنن گذشتگان زندگی کنونی آنها را تشکیل میدهد . اینها حق دارند که از زندگی چیزی نفهمیده زیرا که فهم خود آنها اصولاً در زندگی آنها نقشی بازی نکرده است .

اینگونه ملتها مقلد خوبی بوده و هستند ، برای آنها بند آن چیز است که برای دیگران تا کنون بد بوده و سایرین آن را بد میدانسته‌اند و خوب چیزی است که باز تمام مردم آنرا خوب شمرده‌اند در هیچ مورد خودشان رأی دهنده نیستند و خودشان نقشی در زندگی خویش بازی نمیکنند همه جا عقیده مردم و دیگران است .

خوب توجه کنید جائیکه ملاک خوبی و بدی و حتی خوشی و ناخوشی دست دیگران باشد آیا بشرح ندارد که از زندگی گله‌مند باشد .

در همچو محیطی که خوشی و ناخوشی آن دستوریست و خود فرد صفر لذا جا دارد که زندگی لذت ندهد و انسان آرزوی مرگ کند .

شما علت اعتیادات بالکل و افیون و غیره را ناشی از چه میدانید؟

آیا جز اینکه وقتی که بشر خود را بکلی عاجز از هر گونه اظهار نظر در سر نوشت خود میداند و خود را آلتی صرف و موجودی بدون اراده و قدرت حس میداند آنوقت آنقدر مشروب و افیون و غیره استعمال میکند تا خود را از دست بدهد و ابداً خوری نبیند تا رنج زبونی و ذلت را در تعیین سر نوشت خویش بخود هموار کند.

اعتیاد بافیون در اروپا ابداً وجود ندارد. ولی در عین حال میتوان گفت که کمتر کسی هست که نوعی از آنرا نیاشامد. ولی با وجود این آدم معتاد و شاید مست سروپا ناشناس بسیار بسیار به ندرت دیده میشود. زیسرا مشروب در آنجا بیشتر برای خوشی استعمال میشود تا مخدر یعنی میخواهم بگویم چون غرض از زندگی و ایده آل‌های مختلف حیات در اروپا امروز حل شده است و فلاسفه آنجا راه‌های مختلفی به بشر نشان داده‌اند مردمان مختلف آنجا از عامی تا جبر و دانشمند هدایت کرده فرمول‌های مختلفی بآنها آموخته‌اند که هر کس پیش خود با عبارتی ساده و مختلف مطالب را طبق همان فرمول خرج و تعدیل میکند و روش خود را تشخیص میدهد.

در همچو محیطی فقط اشخاص احمق نمایان میشوند و شاید کارهای ابلهانه بکنند و الامحال بنظر میرسد شخص سالمی خود را باعمال احمقانه بکشاند. و بوسیله‌ای عقل خود را بجبران اینکه تأثیری در سر نوشت خود ندارد خفه کنند.

اصولاً بشر هنگامی خود را کاملاً عاجز احساس و دست و پای خود را گم میکند که نتواند بین امور را بطنه علت و معلولی بیابد و ریشه بلایا و مصیبت‌های

وارده را دریابد تا بتواند آن امور را چاره جوئی نماید ، خلاصه تا بشر عادت به فکر کردن و چاره جوئی نمودن نکند محال است استقلال و شخصیت پیدا کند . این مطلبی است که با اندکی تعمق برای هر کس روشن میشود . هر کس که وضعیت اشخاص عاجز را با اشخاص موفق و باشخصیت باهم بسنجد فوری درك میکند نقص در کجاست .

مخصوصاً بر عهده اولیاء و مر بیان است تا میتوانند سعی کنند افکار فرزندان کشور را بکار اندازند و حتی المقدور از بکار بردن حافظه خودداری کنند . چه هر مطلبی که درك شود خود بخود محفوظ میگردد و هر مطلبی که حفظ شود بدون آنکه قبلاً درك شده باشد شخص را سطحی ، ترسو و بی شخصیت بار میآورد . و هر کس جنبه تعقل و ادراك را از دست بدهد حس اعتماد بنفس و استقلال خویش را نیز طبعاً از دست خواهد داد و لذا موجودی متملق ، برده صفت و بیچاره رشد میکند .

من خود اقرار میکنم بسیاری از اشعار و مطالبی را که در دوران کودکی در اثر فشار مر بیان و مرحوم پدرم بازحمت فراوان از حفظ کرده بودم تا مدتها بعد معانی آنها برایم مجهول مانده و چون از حفظ بودم هیچگاه در فکر معانی آنها نبودم . هیچکس هم معانی آنها را از ما نمیخواست . بحث درباره الفاظ و حفظ مطالب همه جا مطرح بوده و همین چیزها را جملهگی افتخار خود میدانستند ولی درباره معانی هیچگاه بحث نمیشد .

با کمال تأسف باید عرض کنم که این رویه تا حدود زیادی هنوز هم در فرهنگ و نوشته های ما معمول است . مثلاً مشاعره کردن و اشعار بی سروته به ترتیب حروف ابجد از حفظ داشتن از جمله افتخارات است ولی مشاعره درباره مفاهیم جایی مطرح نیست هر چه هست کمیت الفاظی و قدرت حافظه میباشد و کیفیت درکارها نیست .

و لذا جای تعجب نیست اگر مردم در همچو محیطی مثلاً بخود ثروت بیشتر از طریق بدست آوردن آن اهمیت دهند .

بطور خلاصه تحمیل برحافظه بدون رعایت اصول تفکر خطرناکترین شیوه‌ایست که میتواند افرادی را که ممکن بود شخصیت‌های مستقلی بیار آیند بصورت برده بکلی عاجز و بی‌مایه باجتماع تحویل شوند .

این فلسفه است که میتواند طریق درست فکر کردن و روش تحقیق را بما بیاموزد و ریشه همین قبیل مطالب که اساس هر بدبختی و پایه هر نوع سعادت است بما یاد دهد .

متأسفانه در مملکت ما بین طبقات مردم اشکالاتی موجود است که هر دولتی روی کار آید بدانها برخورد میکند و مانع از پیشروی میگردد . اینجا بر عهده روشنفکران است که دست بدست هم داده قدری شجاعت اخلاقی بخرج دهند و از انتقاد و تهمت مردم نهراسند و عقایدی را که با پیشرفت و تکامل جامعه منافات دارد در میدان انتقاد بگذارند و با بودن این قبیل افکار منحط و سخیف که شاید بعضی جنبه غیرعقلانه و مشتقات آنرا داشته و برخی جنبه خانجانی و بلند پروازیهای بیجا مبارزه کنند غالب این عقب ماندگیها و عدم موفقیتها از اینجا ناشی میشود .

مثلاً چون ما اکثراً خود تشخیص خوبی و بدی را نمیدهیم و فکر پرورش یافته فلسفی و منطقی نداریم تا مستقل فکر کنیم و پایه‌های محکمی پیش خود برابر انتقادات مردم بیابیم ،

لذا بدیگران نگاه میکنیم و شخصیت خود را از دست میدهیم برای ما خوب و بد آن نیست که خود تشخیص دهیم بلکه آنچه زیست که مردم مشخص کرده‌اند.

ناتمام